

کاشف الاسرار، شرح قصاید بدرچاچی*

بدرالدین متخلص به «بدر»^۱ و ملقب به «فخرالزمان» از شهر چاچ یا شاش^۲ در سال ۷۳۳ هـ/۳۳-۱۳۳۲ م وارد دهلی گشته ملازم و ندیم سلطان محمد شاه^۳ بن غیاث الدین تغلق شاه بوده است. قصاید وی در مدح این پادشاه می‌باشند.

بدرچاچ از مشکل‌ترین قصیده‌گویان در زبان فارسی می‌باشد. دانشمندان گوناگون بر قصاید وی شرح و حواشی نوشته‌اند اما بهترین شارح قصاید بدرچاچ، مولانا غیاث الدین مؤلف «غیاث‌اللغات» می‌باشند. شرح نامبرده شامل هفتاد قصیده، صد و پنجاه قطعه و سی و پنج رباعی است.

مؤلف «کاشف الاسرار»، شرح خود را به تاریخ شانزدهم شعبان سال ۱۲۵۷ هـ/۱۸۴۱ م به‌تمام رسانید. پس از آن، محمد عظیم الدین، پسر غیاث الدین کتابت این شرح را بتاريخ ۱۵ فوریه در سال ۱۸۸۵ م تمام کرد.

سپس این نسخه به وسیله شیخ عبیدالله رجستار رامپور، به‌منشی نولکشور رسیده و وی سه‌بار آن را به‌چاپ رسانده و بار سوم در سال ۱۸۹۸ م از مطبع خود انتشار داده است. مؤلف «کاشف الاسرار» در خاتمه شرح می‌نویسد:

”الحمد لله که با وصف کمال توزع خاطر و تشبیهات را بحسن بتاريخ شانزدهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار دو صد و پنجاه و هفت (۱۲۵۷) هجری از تألیف شرح کلیات دیوان و قصاید بدرچاچ فراغت نمود...“

* استاد عابدی این مقاله را در تاریخ ۲۰۰۵/۶/۱۶ م به‌انجام رسانید.

۱. وفات: ۷۴۵ هـ/۱۳۴۴ م.

۲. چاچ: تاشکند در ازبکستان کنونی.

۳. ۷۵۲-۷۲۵ هـ/۱۳۵۱-۱۳۲۵ م.

به‌علاوه محمد عظیم‌الدین، پسر مولوی غیاث‌الدین در آخر کتاب گوید:
 "الحمد لله... که کتاب شرح دیوان بدرچاچ، مؤلفه مولوی محمد غیاث‌الدین
 مرحوم... بتاريخ ۲۵ فروری سنه ۱۸۸۵ م بدستخط بی‌ربط محمد عظیم‌الدین،
 خلف مولوی محمد غیاث‌الدین مغفور... پیرایه اختتام در بر پوشید."
 در آخر صاحب «خاتمة الطبع» می‌گوید:

"اما بعد... کتاب کمیاب بلکه نایاب، مطلوب اهل وقار، المعنی کاشف‌الاسرار
 شرح قصاید بدرچاچ مؤلفه مولوی غیاث‌الدین صاحب، مصنف مشهور کتاب
 غیاث‌اللغات، بار دوم بعلو هممتی جناب منشی پراگ نراین صاحب، مالک مطبع
 منشی نولکشور صاحب، واقع لکهنو، بماه جولایی ۱۸۹۸ عیسوی مطابق ماه
 صفرالمظفر ۱۳۱۶ هجری حلیه‌الطباع پوشیده نصارت بخش نظارگیان اهل
 بصیرت شده، طالب این فن را مژده باد، که چه مساعی تمام و کمال توجه
 مصدر لطف و کرم جناب منشی شیخ عبیدالله صاحب، رجسترار، دارالسرور
 رامپور، نسخه صحیحه منقوله خلف‌الرشید جناب مؤلف ممدوح، محمد
 عظیم‌الدین صاحب بهم‌رسیده."

شارح چند نسخه خطی را پیش خود داشته و پس از مقابله، متن صحیح را به‌ما
 رسانیده است. به‌علاوه بسیاری از لغات هندی را در مقابل لغات فارسی و عربی آورده
 است که بعضی از آنها شاید در فرهنگ خود وی نباشد.

کاشف‌الاسرار این‌طور شروع می‌شود:

"مهتاب تابی فضای جانفزای بام تقریر به‌پدر منیر خلیق بی‌نظیر است... اما بعد،
 از مدت مدید، بنده ضعیف محمد غیاث‌الدین، بن جلال‌الدین، را که ساکن بلده
 مصطفی‌آباد، عرف رامپور، متعلق پرگنه شاه‌آباد، لکهنو، سرکار سنبل، مضاف
 صوبه دهلی‌ست، بخاطر می‌رسد که بر قصاید... بدر شرحی... مع اختلاف
 نسخ، بجهت مطالعه فرزند دل‌بند... محمد قمرالدین و ملّا محمد مقبول
 خراسانی و دیگر طالبین، بعبارت سهل و مختصر تألیف نماید."

"مگر از گزات [اخبار] پریشانی مشاغل معاش و تدریس طلبا و تألیف نسخه
 غیاث‌اللغات و تماشای بی‌تفاتی امرای این جوار، نمی‌خواست که بشرح مذکور

پردازد. تا آنکه در سنهٔ یکهزار و دو صد و پنجاه و شش (۱۲۵۶) هجری، بالاستماع شهرهٔ کمالات و قدردانی... جناب عالی نواب مستطاب... والی گلشن آباد، عرف جاوره، نواب محتشم الدوله غوث محمد خان بهادر شوکت جنگ... این امر خطیر پرخطر بر خاطر خود اختیار نمود... انجام این کار بدو سال کشید، مسمی به «کاشف الاسرار» گردید.

و در مقدمه، شارح دربارهٔ بدرچاچ می گوید:

«مصنّف این دیوان، بدرالدین متخلّص به «بدر» است، که از شهر چاچ، مضاف توران، که معرّش شاش باشد و در سنهٔ هفتصد و سی و سه، به دارالخلافهٔ دهلی وارد گشته ملازم و ندیم محمد شاه بن غیاث الدین تغلق شاه شده، ملقب به «فخرالزمان» بوده است.»

اکنون بعضی از نکات مهم این شرح داده می شود:

آنچنان آراسته مشاطه تقدیر او

زلف و عارض را که گویی در بهشتی کافر است

کافر به فتح فا، تا قافیه درست شود و فارسیان اکثراً این لفظ را به فتح فا استعمال

کنند:

پسته لبی را نشان در پس بادام خشک تا دهد ابریشمش فندق تر را نوا

در بعضی نسخ، به جای لفظ خشک، لفظ چنگ دیده شده و ساز چنگ اکثر از

چوب بادام می سازند:

اول او مال دو نیمه پنجه دوم سیوم آن چاره است برین چل گوا

این شعر معماست که از این لفظ قلم بیرون می آید:

هشتم هفت خوان چو شد کاسهٔ خوان مجلس

شیر منون نگون کند حاسد گرگ سار را

در بعضی نسخ به جای لفظ منون، لفظ هیون که واقع است، محض خطا است.

کشت به پنجه و یکی صورت نیم آخر آر تا که ز هشت جا کند برسر یک هزار را

از معمای این بیت، لفظ تغلق بیرون می آید.

محو شد نقطه زر دایره مینا را جز خط جام میازار پی عشرت را

خط جام اشارت است به هفت خط که در پیام، شراب نقش می‌کنند... اول خط جور، دوم خط بغداد، سوم خط بصره، چهارم خط ازرق، پنجم خط اشک، ششم خط کاسه‌گر، هفتم خط خرد در شراب است و این خطها برای تعیین مقدار شراب‌اند. وانکه بی‌او جنیبت کش آواز زر سرخ صبح بر صهوه اشعر نه نهد هرا را در بعضی نسخ، به جای صهوه اشقر، چهره اشهب واقع است، صحیح نباشد. نگرکوت را که سنگین بود شه زمان بتاریخ ادخلوا فیها:

ادخلوا فیها... اعداد حروف این آیت کریمه هفتصد و سی و هشت می‌شوند:
زال پلاس پوش را کوست رگی و پوستی این همه نالی در رکوع از غم فندق ترست
در بعضی نسخ مصرع اول چنین واقع شده:
زال پلاس بین هست رگی و پوستی

*

هر آیت کمال که پیش از تو حکم یافت آن حکم منفسخ... مگر اول رقومی ست
بلد مگوی که بنیاد او پر از خلدست از آن که تخت گه شاه والی دنیاست
در بعضی نسخ به جای لفظ خلد، لفظ بلد واقع است. پس از این صورت لفظ بلد
در جای دوم لفظ فارسی باشد، به معنی رهبر، نه عربی.
ترا بنات رزال رسته شد بگرد شکر که بر کناره لاله رفر دین رفعی ست
باید دانست که فارسیان لفظ رفعی را به تصرف خود به کسر عین خوانند و زمردین
رفعی کنایه از زلف - چون در محاوره شعرای فارسی سبز و سیاه حکم واحد دارد.
تا چند ترا از هوس زلف و دلارام بر طشت زر از دانه عبهر گهر افتد
در بعضی نسخ به جای عبهر، لفظ عنبر و به جای گهر لفظ درر واقع است. پس
نسخه ثانی اقول است.

کان مه دو هفته ست که بر پنج هلالست هر لحظه ور اجابن پروین گذر افتد
آنچه در بعضی نسخ، در آخر مصرعه اول، به جای هلالست، لفظ پلاس... نوشته،
محض خطا است.

برگیر یکی را بدو در چار یکی کن کز نه نورش جانب دو چل گذر افتد
این معنایی است... فانه من المخفیات.

جز سرزلف تو بر عارضت ای حور سرشت ملک فردوس که دیدست که کافر گیرد
 در محاوره زبان فارسی، اکثر به فتح فا مستعمل می‌شود.
 به دور عیش تو مرعیش‌خانه را از امن تذرو عدل تو برهانه عقاب نهد
 مرعیش - اگرچه در اینجا به اندک تفاوت تلفظ واقع شده است و این بیت را
 همین نسخه که به قلم آمده صحیح است.
 نهاد افسر از شاهوار مروارید که او به بندگی شاه حلقه‌دار آمد
 این بیت از لباس بلاغت عاری است، ظاهراً الحاقی است.
 ازان گل ز اطلس ز ته برون آرد از اندوده
 که بازش در دل از سودای بزم خار خار افتاد
 و در بعضی نسخ صحیح به جای لفظ از اندوده، لفظ زرده واقع شده.
 تو از محاسن خود خاکروب آن در کن که سجده‌گاه قدوس ست و بوسه‌گاه وجود
 در بعضی نسخ قدور... واقع شده... و در بعضی نسخ قدوه به نظر آمد. نزد حقیر
 همین نسخه اخیر قوی نیست.
 لطیفه‌های رباب کلام یزدانی اگر مداد شود بحر کی رسد بوجود
 و آنکه لفظ ربّانی بیا در بعضی نسخ دیده شد، اصلی ندارد، بلکه تحریف کاتبان.
 بروز نائبه را از شکوه تست سکون شرار هادیه را از حسود تست وقود
 آنچه در بعضی نسخ سرور ناحیه واقع است، محض تحریف ناسخان است.
 سال بقای ترا چو عقد گرفتند از سه یوم الحساب بیشتر آمد
 اگرچه در اکثراً نسخ لفظ عقد واقع است، مگر پیش مؤلف به جایش لفظ هفته باشد،
 بهتر است معنی بیت بررسی بلاغت نشیند، و آلا عدم متانت باش و آلا متانت لفظی و
 معنوی پیدا می‌کند.
 خامه تو ماه را پای نهد بر جبین خنجر تو کوه را دست زند در جگر
 در بعضی نسخ به جای جگر کمر واقع شد، برعایت کوه، آنهم بهتر است.
 تا که بهنگام تیر کند این ندا کاهوی ماده گریخت از دهن شیرنر
 در بعضی نسخ مصرعه اول چنین نوشته:
 تا بهنگام خواب تیر کند این ندا

کشت نامرادی نیست آلا مجلس دنیا بهشت جاودانی نیست آلا حضرت داور
 غالباً به جای مجلس، لفظ محبس باشد، که از تحریف ناسخان تغییر یافته.
 زهی ترک کمان ابرو که چشمش راست پیوسته
 سنانها کرد برگردد و هندو طفل بازیگر
 آنچه در بعضی نسخ سقیمه مصرعه اول چنین نوشته، خطا است:
 زهی ترک کمان ابرو دو چشمت راست پیوسته

*

تو آن سروی که داری سی و دو نسرین بیک غنچه
 من آن تالم که می‌بارم در صد نسرین ز دو عبهر
 آنچه در بعضی نسخ سقیمه بیت مذکور چنین نوشته، خطا است:
 تو آن سروی که می‌دارت دو نسرین در یکی غنچه
 من آن ابرم که می‌بارم دو صد نسرین ز دو عبه

*

پشنگ شنگ و قدر خال قدر دارای و آرش اش
 سیاوش‌وش مو پدید تهمتن تن مظرفر
 مگر در اینجا در تقطیع ساقط می‌شود. مگر اینچنین سقوط نون غنه در کلام قدما،
 بعضی جا واقع شده است.
 بتم کرد جام می‌پردازد شد عقیق آری بوقت خنده مه رویان نمایند از شفق اختر
 اگر از جام دهند و از در دندان و از عقیق لب مراد کنند، در اینجا بهتر نیست.
 روشندان ندیده یک ذره‌ای تفاوت از آفتاب گردون تا آفتاب ساغر
 آفتاب ثانی به معنی شراب است، چه در محاورات شعرای فارسی، آفتاب به معنی
 شراب می‌آید.

شب زنگیست گریان آینه‌اش بکف بر صبح‌ست ترک خندان دستار زرد بر سر
 لفظ بر در آخر مصرعه اول زاید است. در بعض نسخ «آینه ریش در کف» به نظر
 آمد. مگر رسم خط آئینه ریش خالی از قباحات نیست.
 گر عدل تو نبودی این پنج سویه مطرب یا قطب جمع گشتی در مرقد سه خواهر

مرقد اگرچه به معنی خوابگاه است، لیکن به معنی مقبره و گورگاه، چنانکه در عرف مصطلح و مشهور است، مناسب تر است.

چو شاهباز سحر باز کرد شهیر نور بسوی غرب غراب غلام کردن نفور
در مصرعۀ ثانی اگر به جای کرد لفظ گشت باشد، بهتر است.

چو تیر تیر ظلام از کمان چرخ انداخت ز ترس ترس از اندوده تیغ یعنی هور
لفظ هور به معنی آفتاب، اگرچه به واو مجهول است، مگر برای موقت قافیه‌های ابیات دیگر به واو معروف هم جایز است.

بیا که بر شکرت رسته شد نبات ای حور دمیده مشک سیاهت ز شوشۀ کافور
در بعضی نسخ به جای شوشه، لفظ صفحه و در بعضی لفظ گوشه واقع شده.

ولیعهد خلیفۀ محمد تغلق خدایگان سلاطین دین جم جمهور
اگرچه لفظ ولیعهد مرکب مضاف و مضاف الیه است، مگر بیشتر نیک کسرۀ اضافه لفظ ولی مستعمل می‌شود و فارسیان یاء ولی را که در حقیقت مشدد است، مخفف می‌خوانند. در این بیت یاء ولی مشدد مکسور است، به تشدید حقیقی خود و کسرۀ واجبی خویش.

بدست تست یکی رومی سیه دستار که در ممالک معنی این زمان دستور
دستور در اصل دست در بود. برای تخفیف ماقبل واو را ضمّه داده و او را ساکن کردند. چون لفظ دست به معنی مسند نیز آمده است، لهذا وزیر را نیز دستور گویند.

ز تاب این سیر آتشینۀ تیغ زن ست که شب روان را در چشم می‌نماید تیر
در این بیت اختلاف نسخ بسیار است و همه از تحریف ناسخان خراب است. مگر این نسخه که مرقوع/مرقع شد، نسبت به دیگران بهتر.

تو آن مهی که یکی چین زلف اندازد ز سایه بر طرف آفتاب صد زنجیر
در بعضی نسخ به جای «چین» لفظ «تار» واقع است.

ز آب تیغ تو ایمن شده است از دوران مقحر و نک ماه از ساس اثیر
در بعضی نسخ «از دوران» در دوران واقع است و این بسیار بی تکلف است. همیشه تا که درین نه چراغواره سبز چراغ ماه شود از دم سحرگه تیر
آنچه در بعضی نسخ مصرعۀ اول چنین نوشته‌اند:

همیشه تا که درین بزم نه چراغ سپهر

از غلط فهمی ناسخان است.

مردم دیده تویی در ز چشمم رو آب ز رویم مبر هر نفسی از اشکبار
اشکبار به معنی اشکباری... چنانکه خونریز به معنی خون ریختن، نظامی فرماید:

بخون ریز من لشکر انگیختی

و در بعضی نسخ مصرعۀ ثانی چنین است:

آب ز رویم ریز بر نفسی اشکوار

*

سر ز خط می بگیر کایت او روشن است تا نشوی چون قلم سرزده روزگار
خط عبارت از خطوط جام، که بدانها اندازه وزن شراب می‌گیرند و آن خطوط
هفت می‌باشند: اول خط جور... دوم خط بغداد و سوم خط بصره، چهارم خط ارزق،
پنجم خط در اشک، ششم خط کاسه‌گر، هفتم خط فرودینه.

در میان همه سرحلقۀ این طایفه قطب لیکن از وی نبود تیره تری یک پیکر
اگر به معنی قطب مجازی گیرند... قباحتی پیدا می‌شود، چرا که شاعر در بیتی...
جدی را از قطب علیحده گفته... مگر آنکه تغایر اعتباری گفته باشد، چنانکه نظامی
فرماید:

بشکرانه قدحی بخورشید داد

*

بدو دویده نتواند رخ عیسی دید چار گشته همه را گوش سوی نغمۀ خر
در سواری آنحضرت... خر درازگوش می‌بود و به جهت آنکه به یکجا آرام
نمی‌گرفتند و به همین سبب آنحضرت را مسیح نام است، مأخوذ از سیاحت.
موسی عصر تویی صحبت فرعون مجوی عیسی دهر تویی عشوه دجال مخر
موسی و عیسی را فارسیان نظر به صورت کتابت به یاء تحتانی خوانند.
نوبت آن شد که باز از عمل نامیه نقش گل آید برون از نی صوت هزار
صورت را به نی تشبیه کرده که فارسیان صوت و نظر را با چیز طوفانی تشبیه دهند،
مثل رشته و شاخ و نی و در بعضی به جای «نی»، «جی» نوشته‌اند، خطای ناسخان است.

لاله دهی باز ماند بر لب جوی بهار تا شده خندان چو گل لعل لب جویبار
 آنچه در بعض نسخه‌ها «دهی کرد بار» واقع شده، تحریف است.
 لاله بسان صدف کرد دهی باز زانکه فاتحه از شوق خواند برسر هر شاخ سار
 آنچه در بعض نسخه به جای فاتحه لفظ فاخته نوشته، بهتر نیست.
 وقت خفتن فی لفک بنواز تانکو رفتخ باشدت شبگیر
 شبگیر به معنی مطلق شب، چنانکه در بهار عجم است.
 آنچه ان کش بر لطیفش را که بنفشه برون دهد ز حریر
 در بعضی نسخه به جای کش لفظ کز واقع شده... و در بعضی لفظ کن - هردو بهتر
 نیست.

خشت رزین آسنانه تو قبه زرد نه کبود حصار
 در بعضی نسخه به جای لفظ قبه، قله واقع شده، آنچه در بعضی قلعه نوشته خطا
 است.

فراز چتر و وارید زال شد باز ازین پر
 که مرغ صبح را یک دم نبود از ناله آرامش
 در آخر این بیت شین... مصدر است. شین مصدر گاه‌گاهی در نظم مفتوح نیز
 می‌آید، چنانچه نظامی فرماید:

بدستش یکی تیر ولی آرش بآب جگر یافته پرورش
 دبیر خاص خسرو را زوالی این خطاب آمد که زلف عارض مه باد تحریرات
 ارقامش در بعضی نسخه به جای «والی»، «نقشه» و «اسب» و به جای «زلف»، لفظ «زیب»
 نوشته‌اند. این درست است.

رخ مریخ زان سرخ است کو خورشید انور را
 مشبه کرد با چتر سفید آل بهرامش
 در اکثر نسخه از عدم تتبع کاتبان، به جای مشبه، لفظ تشبه واقع است، درست نباشد.
 محمد شاه بن تغلق که چون بر تخت حکم آید کند الهام ربانی زر از غیب الهامش در
 بعضی نسخه به جای آید، آمد نوشته خطا است.
 برداشت گردو تیغ از زد کهکش را بر کمر
 کز چار ز نگاری سپهر بگذشت نوک خنجرش

اگرچه گاهی خنجر هم به معنی تیغ می‌آید، لیکن حقیقهٔ خنجر سلاح علیحده است، که کوچکتر از تیغ باشد، چنانچه شاعر می‌گوید:

زادهٔ ظالم ستمگر می‌شود تیغ چون بشکست خنجر می‌شود

*

آن دم که طاس آسمان برداشت جام زرفشان

بردش عدو سوی دهان بریاد بزم سرورش

شین دوم، اگرچه محض زاید است و این زیادت شین در آخر اسماء در محاورات ایران شایع است و ضائع است، چنانچه گویند که فلانی خط خوب می‌نویسد، مگر ضمیر شین ثانی بسبب تکرار تأکید جمع به همان جام زرفشان است. و غالباً شین اول، از تحریف کاتبان است، صحیح به جای بردش، برده باشد.

در خوان پسته شیر بین بر برگ لاله قیر بین

از سایه صد زنجیر بین بسته بر اطراف خورش

در بعضی نسخ مصرعهٔ اول چنین است:

در خون نشسته شیر بین...

و در بعضی چنین است:

در خون بسد شیر بین...

*

گر حکم راند بر ملک آید ندا کالامرلک

ور جام خواهد از فلک خورشید باشد خورش

کالامرلک، در حقیقت که الامرلک است... الف الامر برعایت وزن ساقط گشت، بلحاظ خوان، در نوشتن هم متروک شد.

آن زلف را که بر گل تر شاخ سنبل ست فراشه ساز بر در شاه مظفرش

و آنچه در بعض نسخ فراش نوشته خطا است.

گر آن نهنگ سبز بردن آید از میان آب روان کنار نماید ز آذرش

در بعض نسخ، به جای سبز، لفظ تیز نوشته، تحریف ناسخان است.

سیه پیل ست خنجر زن جهنده آتش از کامش

فتداز جمله‌ها رشکش درو از نعره‌ها خامش

در مصرعه این مطلع نسخه‌های نادر بسیار است، مگر اصح همین است که مرقوع شد.

عجب بین کان سیه روی سخن چین را به ملک چین
گرفته سرسه روحی روی می‌آرند از شامش
در بعضی نسخ مصرعه ثانی چنین است:
گرفته در سرسه مه همگی آرند شامش

*

در صد ملک سلیمان کم شود از یک سوی ملکش
دو صد خوان فلک یک کاسه ار کند در پی عامش
در بعضی نسخ به جای سوی، لفظ صف و در بعضی شق نوشته، بهتر نیست و آنچه
در مصرعه اول به جای لفظ از، در نوشته، در این صورت گم به ضم کاف فارسی
مستحسن است.

ماه سر میخوف کماتش ز رخ خویش آئینه از بست برین طاق منقش
در بعضی نسخ به جای کماتش، لفظ کمالش و در بعضی کمانش... این هر دو
صحّت ندارد.

خورشید بقا بادشه و روی عدویش از صنف چو ماهی که برآید ز چه کش
در بعضی نسخ مصرعه اول چنین واقع شد:
خورشی بقا باد سیه روی عدو را

این نسخه ضعیف است.

گردن بسته عرش سرکش را بر در بادشاه عالم کش
کسره نون گردن محض زاید است، مگر مصنف به ضرورت نظم جایز داشته،
چنانکه ظهوری در مصرع دوم این بیت کسره لفظ سر زاید آورده:
سر توفی هرکه می‌کرد درد از ایشان سر صندل آلوده کرد

*

ز چنگ مهر تو آن کس که کرد سرخم باد
چون نای خلق گرفته میان خلق خلق

در بعضی نسخ لفظ خنق واقع است، در این صورت قافیه درست نباشد، بلکه معیوب باشد، به عیب اقوی.

تا بشام از مدد جنبش چارم ایوان گوی از بر سر میدان افق آرد حال
 حال به معنی چوگان بازی، مگر به این معنی در اصل لفظ فارسی است و بهاء هوژ
 که به جای حطی، در فارسیان عربی دان شهرت گرفته.
 تا کشیدی سر چو سوزن از دل آزاری خلق
 نقش تحریر جلالش کی درآید در خیال

در بعضی نسخ مصرعه اول چنین است:
 تا کشیده یک سر سوزن ز دل آزار خلق

*

زهی سرای تو خابور کیرمای ازل خهی در تو حریم سرادقات قدم
 در اکثر نسخ به جای خابور، لفظ ایوان نوشته و نزد فقیر همین بی تکلیف است.
 غزال زر اندرون ضیغم عرین را بجز در دم گرگ پویان ندیدم
 مصرعه اول این بیت، از تحریف ناسخان خراب است... ظاهراً مصرعه اول
 صحیح چنین بوده باشد:

غزال زر اندوده شیر عرین را

یا چنین باشد:

غزال زر اندوده ضیغمی را

*

روان در حضيض این میل کردم دلی را بدان دزوه شادان ندیدم
 در بعضی نسخ مصرعه ثانی چنین است:
 که دل را بدان دزوه شادان ندیدم

ص ۲۵۰:

در بحر عمّت غواص لالای در چشم ماست

صد لؤلؤی ترا لیک بر طشت زرش غلطان

در مصروعه اول این بیت صاد از وسط مصرعه و سین و تا در آخر از تقطیع وزن
 زاید است و این چنین صورت در این بحر حایز است.

از زلف بتان کم شو آشفته که می‌دارند سر زیر دو هندو را از طرف مه آویزان
 کم شو... به معنی مشو، چرا که لفظ کم... گاهی بر نفی مطلق نیز می‌آید. کذا فی
 بهار عجم.
 :۲۵۶

من چو شمع از خود بر افروزم چراغ آفتاب روز و شب پروانه کرده بر سرای تار من
 آنچه در بعض نسخ در مصرعه اول، به جای بر افروزم، لفظ سرافرازم نوشته‌اند،
 خطا است و در بعض نسخ مصرعه ثانی چنین است:
 روز و شب پروانه شد گرد سرای تار من
 این نسخه هم بهتر است.

زاغ لولی بچّه صدره پشمین در سر در نوا کرد سراپرده رزبفت خزان
 آنچه در بعض نسخ به جای پشمین، سیمین نوشته محض بی‌جا است.
 بسال دولت شه بود غره شعبان که سوی مملکت دیوگیر شد فرمان
 اعداد لفظ دولت شه، هفتصد و چهل و پنج است... در سال هفتصد و چهل و پنج
 هجری سفره شعبان محمد شاه بن تغلق را (بذر) به سبیل ایلچی‌گری پیش برادر خود
 قتلغ خان... به سوی دیوگیر که آن را دیوگره و دولت‌آباد نیز گویند فرستاد.
 مگر با مشتری می‌کرد سودا جوهری شب
 که زهره آن درست زر چو پیدا کرد در میزان
 در بعض نسخ در مصرعه اول، بیعت نامه خسرو نوشته‌اند که خطا است.
 برای نصرتش انجم ملایک وار با مردم
 بر پیش حاجیان صفها کشیده راست چون مژگان
 در اکثر نسخ کاتبان غلط‌نویس بسیار خراب کرده است. نسخه صحیحه همین است
 که نوشته شد.

کسی کز جام احسانت نبرد از درد غم دوری
 بخاک پای دریافت که هرگز سنیتش درمان
 در مصرعه اول حرف از به معنی در، چنانچه خان آرزو در شرح این مصرعه
 سکندرنامه نوشته.

:۳۱۴

گیر سیال به بندد دشمن کمر به خدمت خورشید همچو کوهش بر زند کتاره

:۳۱۸

از عقل بدر شد بدر با فعل گذشت از رسم تا یافت ز حرف عشق سرمایه تحریری
در بعضی نسخ مصرعه ثانی چنین نوشته‌اند:
تا یافت ز سرعشق سررشته تقدیری

مقطعات

:۳۹۱

دوستان با چنگ یک زانو سرانگشتی زنان
خصم را چون دف نوا از زخم سیلی ساخته

در بعضی نسخ چنین واقع شده:

دوستان با چنگ یک زانو سرایان تواند

:۳۹۴

بآن قلم که چو نو هلال شد تن بدر گواه صادق او روی زرد و پشت دو تاه
در مصرعه اول اختلاف نسخ بسیار است، اصح همین است که نوشتیم.

فرهنگ

ارزن/چیتا، آن سو/پر بی طرف، بود/بانا، لبسد= مرجان/مونگا، بید ساده/اولا، بلبله/توتھی،
بدره/توزه، بیلک/کثار، پرچم/چونر، تیر/ساون، تکمه/گهوئدی، تنکه/مکم، تار/تانا، جنیبت کش/
سائیس، چار طاق/راوئ، حلقه در/کنده، حصیر/پئیری، خیال/سئیه = شمرد، خرس/ریچ،
خرباده/گهوئچ، خنجر/کثار= کتاره، دوده/کاجل، دمر/ماگه، دهان بند/مجیکا، ربا/بیاج، رواق/
چچو، زه/کنٹھی، رفته/آترا چوگا، سرطان/گنگچه، سرگنبد/کلس، سخن/دل، شبان/چرواها،
شوره/جھاق، طاس/اکٹوری، طرفا/چھاق، عصفرا/سنجه، عین‌الثور/روهنی، غالیه/ارگجه، غلّه
بریان/ستو، فرق/مانگ، فوطه/رومال، پٹکم، قبضه/پهل، قیه/حکس، کعب/پانسه، کرگدل/
گینڈا، کمر بند/پٹکم، گذر/گھاٹ، گز/جھاق، مهرماه/کاتک، موی دیده/پربال، مکیدن/چوسنا،
محیط/سمندر، مرجان/مونگا، معجر/اوڑھنی، نفخه/پھونک، نسرين/سیوتی، نیلوفر آفتابی/
کمل، پشک/کجلی، یاره/کنگن